مارکس بخوانید! -گفت‌وگوی مارچلو موستو با امانوئل والرشتاین

در طول سه دهه، سیاست‌ها و ایدئولوژی نئولیبرالی در سراسر جهان تقریباً یکه‌تاز بود. با وجود این، بحران اقتصادی سال 2008، نابرابری‌های عمیقی که در جامعه‌ی دوران ما وجود دارد ــ به‌ویژه بین شمال و جنوب جهان ــ و موضوعات زیست‌محیطی چشمگیر زمانه‌ی ما، پژوهشگران، تحلیل‌گران اقتصادی و سیاستمداران را واداشته تا بار دیگر بحث پیرامون آینده‌ی سرمایه‌داری و نیاز به بدیل را پی بگیرند

بر این بستر است که امروز، تقریباً در هر کجای جهان، به مناسبت دویستمین سالگرد تولد مارکس، از «احیای مارکس» سخن به میان می‌آید، بازگشت دوباره به نویسنده‌ای که در گذشته به‌غلط با جزماندیشیِ مارکسیسم ـ لنینیسم همبسته دانسته می‌شد، و ازین رو، پس از فروپاشی دیوار برلین عجولانه کنار گذاشته شد. بازگشت به مارکس تنها به این خاطر نیست که همچنان ناگزیر از درک منطق و پویایی سرمایه‌داری هستیم. اندیشه‌ی او همچنین ابزاری بسیار مفید است که با فراهم کردن آزمونی دشوار به این توجه می‌کند که چرا تجربه‌های اجتماعی ـ اقتصادی پیشین برای جایگزینی سرمایه‌داری با دیگر شیوه‌های تولید شکست خورد. شرح و تفسیر این شکست‌ها برای جستجوی فعلی ما برای بدیل ضروری است

امانوئل والرشتاین، پژوهشگر ارشد در دانشگاه یل، نیو هون، ایالات متحد آمریکا، از بزرگ‌ترین جامعه‌شناسان زنده و یکی از مناسب‌ترین پژوهشگران برای تبیین ارتباط مارکس با دوران فعلی است. او دیرزمانی است که خواننده‌ی مارکس بوده و آثارش متأثر از انقلابی زاده‌ی شهر تریر، در 5 می 1818 است. والرشتاین نویسنده‌ی بیش از 30 کتاب است که به چندین زبان ترجمه شده‌اند، از جمله اثر بسیار معروفش نظام جهانی مدرن، که در چهار مجلد بین سال‌های 1974 و 2011 منتشر شده است

مارچلو موستو: پروفسور والرشتاین، 30 سال پس از پایان به‌اصطلاح «سوسیالیسم واقعاً موجود» همچنان نشریات، مباحثات و کنفرانس‌هایی در سراسر جهان در جریان است درباره‌ی ظرفیت مداوم کارل مارکس برای تبیین زمانه‌ی حاضر. آیا این تعجب‌آور است؟ یا آیا شما معتقدید اندیشه‌های مارکس به حفظ ارتباطش با آنانی که در جستجوی بدیلی برای سرمایه‌داری هستند ادامه خواهد داد؟

امانوئل والرشتاین: حکایتی قدیمی درباره‌ی مارکس وجود دارد: او را از در جلویی می‌رانید و از پنجره‌ی پشتی به داخل می‌خزد. این چیزی است که بار دیگر رخ داده است. مارکس با دوران ما مرتبط است چرا که ما ناگزیر با موضوعاتی سر و کار داریم که او هنوز حرف‌های زیادی درباره‌شان برای گفتن دارد و به این دلیل که آنچه او بیان کرده با اغلب نویسندگان دیگری که درباره‌ی سرمایه‌داری بحث کرده‌اند متفاوت است. بسیاری از نویسندگان و پژوهشگران ــ نه فقط من ــ مارکس را عمیقاً مفید یافته‌اند و امروزه، به‌رغم آنچه در 1989 پیش‌بینی شده بود، یکی از دوره‌های محبوبیتش اوست

فروپاشی دیوار برلین مارکس را از زنجیرهای ایدئولوژی‌ای رهانید که ربط چندانی با تلقی او از جامعه نداشت. دورنمای سیاسیِ پس از فروپاشی اتحاد شوروی کمک کرد تا مارکس از نقش مترسکی برای دم و دستگاه دولتی آزاد شود. چه چیزی در تفسیر مارکس از جهان نهفته است که همچنان توجه جلب می‌کند؟

باور دارم هنگامی که مردم درباره‌ی تفسیر مارکس از جهان فکر می‌کنند، به یک مفهوم «مبارزه‌ی طبقاتی» را به یاد می‌آورند. هنگامی که من مارکس را در پرتو موضوعات جاری می‌خوانم، از نگاه من مبارزه‌ی طبقاتی به معنای مبارزه‌ی ضروریِ آنچه چپ جهانی می‌نامم است ــ چپی که معتقدم می‌کوشد نماینده‌ی بخش پایینی 80 درصد از جمعیت جهان از نظر درآمد باشد، در مقابل راست جهانی که نماینده‌ی احتمالاً یک درصد جمعیت جهان است. مبارزه بر سر آن 19 درصد است. ماجرا این است که چگونه آن 19 درصد را به سمت خود بیاوریم، نه به سمت دیگر

ما در دوران بحران ساختاری نظام جهانی زندگی می‌کنیم، اما هیچکس با قطعیت نمی‌داند چه نظامی جای‌گزین آن خواهد شد. به نظر من نظام سرمایه‌داری موجود دو امکان پیش رو دارد: اولی آن چیزی است که من «روح داووس» می‌نامم. هدفِ کنفرانس اقتصاد جهانی داووس این است که نظامی برقرار کند که بدترین ویژگی‌های سرمایه‌داری را حفظ کند: سلسله‌مراتب اجتماعی، استثمار، و بیش از هر چیز، قطبی‌سازی ثروت. بدیل آن نظامی است که باید دموکراتیک‌تر و برابری‌خواه‌تر باشد. مبارزه‌ی طبقاتی تلاشی بنیادین برای اثرگذاری بر آینده‌ی آن چیزی است که جایگزین سرمایه‌داری می‌شود

تأملات شما درباره‌ی طبقه‌ی متوسط برای من یادآور ایده‌ی هژمونی آنتونیو گرامشی است، اما فکر می‌کنم مسئله بر سر این نیز هست که دریابیم چگونه توده‌ی مردم، آن هشتاد درصدی که اشاره کردید، را ترغیب کنیم تا در سیاست مشارکت داشته باشند. این امر به‌ویژه در جنوب جهان ضروری است، جایی که اکثریت جمعیت جهان در آن متمرکز است، و جایی که، به‌رغم

افزایش شدید نابرابری‌های ناشی از سرمایه‌داری، جنبش‌های مترقی بسیار ضعیف‌تر از گذشته هستند. در این مناطق، مخالفت با جهانی‌سازی نئولیبرال اغلب به حمایت از بنیادگرایان دینی و احزاب بیگانه‌هراس هدایت شده است. به‌گونه‌ای فزاینده می‌بینیم که این پدیده در اروپا نیز ظاهر می‌شود

پرسش این است: آیا مارکس به ما کمک می‌کند تا این سناریوی جدید را درک کنیم؟ اخیراً پژوهش‌های جدیدی منتشر شده حاوی تفاسیر جدیدی از مارکس که کمک می‌کند در آینده، به قول شما، «پنجره‌ی پشتی» دیگری باز کنیم. این پژوهش‌ها از نویسنده‌ای پرده برمی‌دارند که بررسی‌اش پیرامون تناقضات جامعه‌ی سرمایه‌داری را فراتر از کشمکش سرمایه و کار به حوزه‌های دیگر گسترش می‌دهد. در واقع، مارکس بخش بزرگی از وقتش را به مطالعه‌ی جوامع غیراروپایی و نقش ویرانگر استعمار در پیرامون سرمایه‌داری اختصاص داد. برخلاف تفاسیری که تلقی مارکس از سوسیالیسم را با رشد نیروهای بارآورهمسان می‌داند، دغدغه‌های زیست‌بومی آشکارا در آثار او برجسته است

در پایان، مارکس عمیقاً به موضوعات دیگری توجه داشت که پژوهشگران به‌هنگام صحبت درباره‌ی او نادیده می‌گیرند. موضوعاتی از جمله پتانسیل فناوری، نقد ناسیونالیسم، جستجو برای اشکال جمعی مالکیت که تحت کنترل دولت نباشد و نیاز به آزادی فردی در جامعه‌ی معاصرش، که تمامی آنها موضوعاتی اساسی برای زمانه‌ی ما به‌شمار می‌آیند. اما گذشته از این سیماهای جدید مارکس ــ حاکی از این که علاقه‌ی مجدد به اندیشه‌ی او، پدیده‌ای است که ناگزیر در سال‌های آینده ادامه می‌یابد ــ ممکن است به سه مورد از مشخص‌ترین اندیشه‌های مارکس اشاره کنید که به باور شما امروزه قابلیت بازنگری دارد؟

قبل از هر چیز، مارکس بهتر از هر کس دیگری به ما می‌گوید که سرمایه‌داری شیوه‌ی طبیعی ساماندهی جامعه نیست. مارکس در فقر فلسفه، که وقتی تنها 29 سال داشت منتشر شد، اقتصاددانان سیاسی بورژوا را دست می‌اندازد که می‌گفتند مناسبات سرمایه‌داری «قوانین طبیعی هستند، و مستقل از تأثیر زمان». مارکس نوشت به‌باور آنان «تاریخ وجود داشته، چرا که در نهادهای فئودالیسم مناسبات تولیدِ کاملاً متفاوتی با مناسبات تولید جامعه‌ی سرمایه‌داری می‌یابیم»، اما آنها تاریخ را به آن شیوه‌ی تولیدی که حامی آن هستند تسری نمی‌دهند؛ آنها وانمود می‌کنند سرمایه‌داری «طبیعی و ابدی» است. من در کتابم سرمایه‌داری تاریخی کوشیدم این نکته را خاطرنشان کنم که سرمایه‌داری پدیده‌ای است که تاریخاً رخ داده است، در مقابل برخی ایده‌های مبهم و ناروشنْ که اقتصادسیاسی‌دانان جریان اصلی از آن دفاع می‌کنند. من بارها تاکید کرده ام که سرمایه‌داری بی تاریخ وجود ندارد و سرمایه‌داری همیشه مشخص و تاریخی است. من و ما به همین سادگی وامدار مارکس هستیم

دوم، می‌خواهم بر اهمیت مفهوم «انباشت بدوی» تأکید کنم، به این معنا که خلع‌ید دهقانان از زمین‌هایشان در بنیاد سرمایه‌داری بود. مارکس به‌خوبی دریافته بود که انباشت بدوی فرآیندی کلیدی در برساختن سلطه‌ی بورژوازی است؛ فرآیندی که از آغاز سرمایه‌داری وجود داشته و امروزه نیز همچنان موجود است

دست آخر، پیشنهاد می‌کنم تأمل بیشتری بر موضوع «مالکیت خصوصی و کمونیسم» داشته باشیم. در نظامی که در اتحاد شوروی برقرار شد ــ به‌ویژه در دوران استالین ــ دولت مالک دارایی‌ها بود اما این به معنای آن نبود که مردم استثمار یا سرکوب نمی‌شدند. می‌شدند. صحبت از سوسیالیسم در یک کشور نیز، چنانکه استالین انجام داد، چیزی بود که پیش از آن دوران به ذهن هیچ فرد دیگری، از جمله مارکس، خطور نکرده بود. مالکیت عمومی وسایل تولید یک امکان است. وسایل تولید را به‌صورت همیارانه نیز می‌توان در تملک داشت. اما اگر می‌خواهیم جامعه‌ای بهتر بسازیم باید بدانیم چه کسی تولید می‌کند و چه کسی ارزش اضافی را دریافت می‌کند. در مقام مقایسه با سرمایه‌داری، این رابطه باید بطورکلی و دراساس سازمان تازه‌ای بیابد. این مسئله‌ای کلیدی برای من است

سال 2018 دویستمین سالگرد تولید مارکس است و کتاب‌ها و فیلم‌های سینمایی جدیدی به زندگی او اختصاص یافته است. دوره‌ای از زندگی او هست که بیش از همه به آن علاقه داشته باشید؟

مارکس زندگی بسیار دشواری داشت. او با فقر شخصی شدیدی دست و پنجه نرم می‌کرد و خوش‌اقبال بود که رفیقی چون فریدریش انگلس داشت که برای بقا کمکش می‌کرد. مارکس از نظر عاطفی نیز زندگی آسانی نداشت و سماجتش در تلاش برای انجام آنچه گمان می‌کرد وظیفه‌اش در زندگی است ــ فهم نحوه‌ی عملکرد سرمایه‌داری ــ تحسین‌برانگیز بود. مارکس نه می‌خواست عهد باستان را تبیین کند، و نه توصیفی از چهره‌ی سوسیالیسم در آینده به دست دهد. این‌ها وظیفه‌هایی نبود که برای خودش مشخص کرده باشد. او می‌خواست جهان سرمایه‌داری‌ای که در آن می‌زیست را بفهمد

مارکس در سراسر عمرش صرفاً پژوهشگری نبود که در میان کتاب‌های موزه‌ی بریتانیا در لندن محصور شده باشد، بلکه همواره انقلابی ستیزه‌جویی بود که در مبارزات دوران خود شرکت داشت. به‌علت فعالیت‌هایش از فرانسه، بلژیک و آلمان در دوران جوانی اخراج شد. او همچنین پس از شکست انقلاب‌های 1848 وادار به تبعید به انگلستان شد. روزنامه‌ها و مجلات

متعددی تأسیس کرد و همواره به هر طریقی که می‌توانست از جنبش‌های کارگری حمایت می‌کرد. بعدها، از 1864 تا 1872، رهبر انجمن بین‌المللی کارگران شد، اولین سازمان فراملیتی طبقه‌ی کارگر، و در 1871 از کمون پاریس دفاع کرد، نخستین تجربه‌ی سوسیالیستی در تاریخ

بله، درست است. ضروری است که ستیزه‌جویی مارکس را به خاطر داشته باشیم. همانطور که شما اخیراً در کتاب کارگران متحد شوید! برجسته کردید، او نقشی برجسته در انترناسیونال داشت، سازمانی از افرادی که از نظر فیزیکی دور از یکدیگر بودند، در زمانه‌ای که ساز و کارهای ارتباط آسان وجود نداشت. فعالیت سیاسی مارکس روزنامه‌نگاری را نیز در بر می‌گرفت. او این کار را در بخش بزرگی از عمرش انجام داد، به‌عنوان شیوه‌ای برای ارتباط با مخاطبان گسترده‌تر. مارکس روزنامه‌نگاری را تا حدی برای درآمد آن انجام می‌داد، اما مقالاتش را به چشم فعالیتی سیاسی نگاه می‌کرد. او از هیچ لحاظ بی‌طرف نبود. همیشه روزنامه‌نگاری متعهد بود

در سال 2017، به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب روسیه، برخی پژوهشگران به سراغ تباین مارکس با برخی پیروان خودخوانده‌اش رفتند که در سده‌ی بیستم در قدرت بودند. مهم‌ترین تفاوت مارکس و آنان چیست؟

نوشته‌های مارکس روشنگرند و بسیار هوشمندانه‌تر و متنوع‌تر از برخی تفاسیر ساده‌سازانه از ایده‌هایش. همیشه خوب است این کنایه‌ی مارکس را به یاد داشته باشیم که گفت، «اگر مارکسیسم این است، مسلم است که من مارکسیست نیستم.» مارکس همیشه آماده بود که با واقعیت جهان رودررو شود، بر خلاف بسیاری از افراد دیگر که به‌طور جزمی دیدگاه‌های او را تحمیل کردند. مارکس اغلب نظرش را تغییر می‌داد. او دائماً در جستجوی راه‌حل‌هایی برای مسائلی بود که می‌دید جهان با آنها روبروست. به همین علت است که او هنوز راهنمایی بسیار مفید و سودمند است

برای جمع‌بندی، دوست دارید به نسل جوان‌تری که هنوز با مارکس مواجه نشده چه بگویید؟

اولین چیزی که باید به جوانان بگویم این است که باید بخوانندش. درباره‌ی او نخوانید، مارکس بخوانید. افراد معدودی ــ در مقایسه با افراد پرشماری که درباره‌ی او صحبت می‌کنند ــ واقعاً مارکس می‌خوانند. این در مورد ادام اسمیت هم صدق می‌کند. به‌طور کلی، افراد فقط درباره‌ی کلاسیک‌ها می‌خوانند. مردم از طریق خلاصه‌های دیگران درباره‌ی کلاسیک‌ها می‌آموزند. آنها می‌خواهند در وقت‌شان صرفه‌جویی کنند، اما این در عمل اتلاف وقت است! باید نوشته‌های افراد جالب‌توجه را خواند و مارکس یکی از جالب‌توجه‌ترین پژوهشگران سده‌های نوزدهم و بیستم است. هیچ شکی در این نیست. در چارچوب موضوعاتی که او درباره‌شان نوشت، هیچ‌کس به گرد پایش نمی‌رسد، از لحاظ کیفیت واکاوی‌هایش هم همینطور. بنابراین، پیام من به نسل جدید این است که مارکس به‌شدت ارزش دریافتن دارد اما باید بخوانید، بخوانید، خودش را بخوانید. کارل مارکس بخوانید